

# برای چه مبارزه می کنیم چگونه مبارزه می کنیم

درباره مسئله زن و نقش و جهت گیری و دورنمای جنبش زنان



تابستان ۱۳۷۶

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

مسئله زن در جامعه ما ابعاد انفجاری به خود گرفته است. در مواجهه با این وضع، خطوط گوناگونی برای پیشبرد مبارزه رهایی بخش زنان ارائه میشوند. این خطوط بدون شك متاثر از دیدگاههای طبقاتی و منافع طبقاتی معینی هستند. مسئله این است که آیا سیاستی انقلابی، صاعقه خشم زنان را به يك چشم انداز گسترده و پیروزمند پیوند خواهد داد؟ یا اینکه سیاست های رفرمیستی همچون برق گیر، خشم زنان را به راههای بی خطر سوق خواهد داد؟ تحلیل و شناخت از خطوط طبقاتی گوناگون و دورنما و نتایج هر يك، از وظایف مهم مقابل پای فعالین جنبش زنان است. هدف عمده ما در نوشته حاضر تاکید بر چند حقیقت اساسی در مورد مسئله زن و رهایی زنان و بر این پایه، چند نتیجه گیری است. این نتیجه گیری ها به اعتقاد ما در تکوین و تدوین يك سیاست انقلابی و پیروزمند برای جنبش زنان ایران، نقشی حیاتی بازی میکنند.\*

\*\*\*\*\*

## چرا جمهوری اسلامی زنان را سرکوب میکند؟

هنگامی که خمینی برای در هم شکستن روحیه شورشگرانه مردم و برای تحکیم پایه های جمهوری اسلامی اول از همه زنان را هدف گرفت، نشان داد که يك سک نگهبان آگاه و کارکننده طبقه ارتجاعی خویش است. سرکوب زنان برای سلطه حکام اسلامی، يك مسئله بلافصل سیاسی بود. برای سرکوب انقلاب، باید این نیروی گستاخ که فعالانه پا به میدان دخالتگری در سرنوشت جامعه گذاشته بود را با سبعت عقب می رانند. به همین علت، طی ۱۸ سال گذشته مهار کردن و به تسلیم واداشتن زنان از مهمترین مشغله های حکام اسلامی بوده است. امروز نیز برای حفظ پایه های دولت پوسیده و فاسد و مستبد وابسته به امپریالیسم بیش از پیش به این مسئله توجه دارند و با سرکوب مستقیم و ترفندهای گوناگون به آن پاسخ میدهند. زن ستیزی یکی از ارکان حیاتی و ناگزیر جمهوری اسلامی و جزء لاینفک کارکرد آن است.

\* تحلیلهای پایه ای ما بر سر مسئله زنان، در جزوه «پرولتاریای آگاه و مسئله زن» منتشره به سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) و دیگر انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منعکس شده است.

طی این ۱۸ سال، طرح حملات مستمر و همه جانبه علیه زنان در عالیترین سطوح حکومتی به بحث و تصمیم گیری گذاشته شده است. رژیم با بکارگیری سیاستهای متنوع، منظمًا میکوشد زنان را به لحاظ اجتماعی و شخصی، روحی و جسمی کنترل کند. از سیاستهای زن ستیز فراگیر مانند حجاب اجباری، بر پا کردن حکومت نظامی علیه زنان در خیابانها و اماکن عمومی و مراکز اشتغال، و تلاش برای تسلیم و رام بار آوردن دختران در مدارس گرفته تا بکار بردن روشهای مشخص شکنجه زندانیان سیاسی زن (منجمله تجاوز جنسی) برای در هم شکستن شخصیت مبارزه جو و استوار آنها، در این چارچوب میگنجد. سرکوب زنان، هم بطور خاص نیازهای حیاتی رژیم اسلامی را پاسخ میدهد و هم بطور عام از نیازهای دولت طبقات کمپرادور - ملاک در ایران بر میخیزد (صرف نظر از اینکه چه نوع رژیمی اداره آن را بعهدہ داشته باشد). ستم بر زن و مبارزه زنان علیه این ستمگری، منحصر به دوران جمهوری اسلامی نیست و از تغییر چهره دولت ارتجاعی از سلطنتی به مذهبی ناشی نشده است. این ستمگری و مبارزه علیه آن در ایران تاریخچه ای پر فراز و نشیب دارد. رویارویی انفجار آمیز و بی وقفه زنان و رژیم اسلامی، تنها نشانه آن است که تضادی کهن عمیقتر از هر زمان دهان باز کرده و میتواند در سطحی کیفیتا نوین در جهت دهی به تحولات کل جامعه نقش بازی کند.

اگرچه سرکوب زنان توسط جمهوری اسلامی در فردای انقلاب يك نیاز سیاسی فوری رژیم بود و نیز از ضروریات ایدئولوژیک يك رژیم تشوکراتیك (مذهبی) ناشی میشد، اما دلایل ساختاری عمیقتری برای این سرکوبگری وجود داشت (و دارد). در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی ایران بوجود آمد. سرمایه داری بین المللی هر چه بیشتر به درون آن نفوذ کرد؛ جامعه با حفظ اساس فئودالیس هر چه بیشتر در نظام سرمایه داری بین المللی ادغام شد و مناسبات سرمایه داری در مقیاسی مهم (هر چند به شکلی خاص) در بطن آن رشد کرد. این تحولات باعث تغییراتی آشکار در موقعیت زنان شد. درگیری بخش بزرگی از زنان در کار بیرون از خانه، جلوه ای از این تحولات بود. زمینه تغییرات مهمی در جایگاه و نقش زن در جامعه بطور کل پدید آمد؛ آداب و سنی که زن را محدود به خانه و خانواده میکند (و بطور کلی سلطه پدرسالاری) زیر ضرب قرار گرفت. همراه با این تحولات، در رفتار و انتظارات زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت و مناسبات فئودالی موجود میان زن و مرد در خانه و بطور کلی بافت مناسبات اجتماعی تکان خورد. امواج انقلابی اواخر دهه ۱۳۵۰ و شرکت گسترده و فعال زنان در این خیزش، يك زمین لرزه اجتماعی - سیاسی بود که در نتیجه آن، ایدئولوژی پدرسالاری و اهرمهای کنترل پدرسالارانه جامعه تکانهای سختی خورد. حضور زنان بمشابه يك نیروی مهم در عرصه سیاسی جامعه و مشخصا در جریان انقلاب ۵۷، تعداد فزاینده زندانیان سیاسی زن، شرکت زنان در ساختار سازمانهای مبارز کمونیستی و غیر کمونیستی، بالا رفتن درصد طلاق، نشانه تحولات مهمی بود.

سرمایه داری بین المللی در حرکت پر هرج و مرج خود، روندهائی را به جریان می اندازد که در تضاد با جوانب مهمی از اهرم های کنترل اجتماعی (در این مورد مشخص، پدرسالاری) قرار می گیرد. جمهوری اسلامی که خود وابسته به این سرمایه داری بین المللی است نه میتواندست و نه بنفعش بود که زنان را بعنوان بخش مهمی از نیروی کار به

درون خانه برآند؛ در عین حال که نیازمند تحکیم نظام پدرسالاری بود. این يك تناقض لاینحل رژیم بود که همچنان باقی مانده است. جمهوری اسلامی در گیر و دار این تناقض، با پا پیش میکشد و با دست پس میزند و بدین ترتیب این تضاد اجتماعی را حادث کرده و به آستانه انفجار میکشاند. تقویت زن ستیزی پاسخ حکام اسلامی به تضعیف ارزشها و اخلاقیات سنتی در نتیجه تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی است. آنها اهرمهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک را برای سفت کردن قيود پدرسالاری بر دست و پای زنان بکار گرفته اند. آنها نمیتوانند جلوی جابجائی های عظیم ناشی از کارکرد نظام اقتصادی را بگیرند. زنان مرتبا از روستا به شهر، از خانه به خیابان سرازیر میشوند. تحمیل حجاب به زور زندان و شلاق و تیغ و اسید، کوششی است تا نیمی از جمعیت را با وجود تحرك اجتماعی ناگزیرش، «سر جای خود بنشانند.» حال که چارودیواری خانه و مرد خانه دیگر نمیتواند زن را مطیع نگاه دارد و زن به صحنه جامعه کشانده شده، باید در صحن جامعه پاتریارک بزرگ یعنی دولت، طرح و برنامه مشخصی را برای مطیع نگاه داشتن او به اجراء گذارد. چادر به سر کردن، انحنای بدن خود را با لباسهای کیسه ای پوشاندن، در ملاء عام نخندیدن، با مرد تماس نگرفتن، حتی جدا نشستن در صندلیهای اتوبوس و کلاسهای دانشگاه و غیره همه و همه برای تحکیم ارزشها و اخلاقیات سنتی است. کلیه ستمهایی که به زن وارد میشود و در قانون کشوری، در کتاب دینی و در باورهای مسلط بر آن ها تاکید میشود، برای زور آزمائی قدرت است؛ برای تثبیت مناسبات قدرت معینی در جامعه است؛ یعنی قدرت اقتصادی و سیاسی اقلیتی بنام طبقه سرمایه داران کلان و زمینداران بزرگ؛ و نیز اقتدار مرد بر زن. آن قدرت طبقاتی، مختصات و مشخصات این اقتدار جنسیتی را تعیین میکند و به خدمت میگیرد.

## طرح های جمهوری اسلامی برای کنترل بحران، و برخوردهای آشتی جویانه

جمهوری اسلامی برای مهار کردن حرکت زنان فقط به سرنیزه متکی نیست. بدین منظور عده ای از زنان چادر پوش تحصیل کرده خاندان حکومتی به میدان آمده اند. آنها جوانب محدودی از ستمگری علیه زنان را بازگو میکنند و در عین حال سرمنشاء این ستمها را پرده پوشی کرده، میکوشند جریان مقاومت و اعتراض زنان را به درون کانالهای رسمی و ارتجاعی متصل به خود رژیم بریزند؛ رئیس جمهوری جدید وعده حضور زن در کابینه را میدهد تا توهم «تغییرات مثبت آتی بسود زنان» را بپراکند. برخی قوانین مدنی مربوط به خانواده و حقوق زن که در تضاد با ضروریات سیاسی و اقتصادی نظام قرار دارد، دستخوش تغییر و تعدیل میشود. متاسفانه برخی که خود را «فمینیست لائیک» میخوانند با تئوریهای قلبی و سیاستهای سازشکارانه به صحنه آمده اند تا عملا دست رژیم را هنگام گذر از پل صراط مسئله زن بگیرند. برخی از این افراد، نظریه ای تحت عنوان «نسبیت گرایی فرهنگی» و «هویت اسلامی توده ها» تبیین کرده اند (یا بدان آویخته اند) که به هیچ چیز خدمت نمیکند مگر نقاشی چهره کریمه جمهوری اسلامی. و برخی دیگر، کماکان

از «ضداستعماری» بودن ارزشهای اسلامی دم میزنند. پایه های نظریه «نسبیت گرائی فرهنگی» را فرضیه های خیالی زیرین تشکیل میدهد:

یکم، می گویند: ارتجاعی بودن یا نبودن ارزشها و قوانین ضد زن در شرع اسلام و در قوانین مدنی کشورهای اسلامی مانند ایران امری نسبی است!!\*

با این حساب، بسیاری از غل و زنجیرهایی که در کشورهای مسلمان بدست و پای زن زده میشود میتواند مظهر آزادی و ابزار آزادی باشد. نکته جالب و افشاگرانه اینجاست که قدرتهای امپریالیستی و دول مرتجع این کشورها نیز برای سرپوش گذاشتن بر ستمهای وارد بر زنان و بطور کلی جوانب گوناگون ستم و استبداد حاکم در این جوامع متحداً همین نظریه را تبلیغ میکنند. بنابراین، نظریه «پشتوانه داری» است!! البته حکام اسلامی برای اینکه از اقدامات ارتجاعی خود تفسیری وارونه ارائه دهند، نیاز چندانی به «تئوری نسبیت گرائی» ندارند. ولی حالا که يك عده لطف کرده و به یاریشان شتافته اند، میتوانند با استفاده از این تئوری، هم حقایق زشت و ارتجاعی مربوط به ارزشها و قوانین جمهوری اسلامی را بپوشانند و هم با قیافه حق به جانب و «علمی» به سرکوب زنان ادامه دهند.

جنبه مکمل این استدلال، تاکید بر «اهمیت ابعاد اسلامی فرهنگ مردم ایران» است. با چنین «تاکیدی»، تقصیر زن ستیزی جمهوری اسلامی به گردن خود مردم می افتد. حال آنکه زن ستیزی جمهوری اسلامی از ماهیت طبقاتی ارتجاعی این رژیم و الزاماتش بر می خیزد! «فرهنگ اسلامی توده ها» همان فرهنگ جمهوری اسلامی است. این يك حکم مارکسیستی و حقیقتی انکار ناپذیر است که فرهنگ مسلط در هر جامعه، فرهنگ طبقات مسلط است. هیچ نسبیتی در این حکم دخیل نیست. این چیزی است که بارها و بارها در تاریخ جوامع طبقاتی به اثبات رسیده و هر روز در مقابل چشم ما قرار دارد. صحبت از «دین توده ها» نیز فقط يك سفسطه است. در جوامع طبقاتی که مناسبات اجتماعی خصمانه ای برقرار است، قانون جنگل حکم میراند، و حکام مرتجع شکست ناپذیر جلوه میکنند، طبیعی است که توده ها بطور خودبخودی بدنبال داری مسکن و آرام بخش و یاری دستی از غیب باشند. و این فقط مختص ایران یا کشورهای اسلامی نیست. دین هیچ ظرفیتی بجز تحکیم قیود بندگی و اطاعت برده وار در میان توده ها ندارد و نمیتواند داشته باشد. بحث بر سر دین بعنوان يك دکترین و نیروی سازمان یافته اجتماعی است. دین يك اعتقاد فردی و به دلخواه اختیار شده نیست. ید و بیضای قدرت دولتی پشت آن قرار دارد.

---

\* منجمله رجوع کنید به «فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرائی»- توحیدی. همچنین Modernizing Women - والننتین مقدم و هما هودفر.

دوم، می گویند: ادیان بطور کل و اسلام بطور اخص استعداد تحول پذیری دارند! نهضت‌های اسلامی میتوانند نظام مردسالاری را برافکنند! قرآن از ظرفیت تساوی جویانه و عدالت پرورانه بیشتری نسبت به انجیل و تورات برخوردار است.\*

بدیهی است که همه ادیان به اقتضای زمان تغییراتی کرده اند؛ و گرنه نمیتوانستند باقی بمانند. این دلیلی بر استعداد «تحول پذیری» ادیان نیست. بلکه نشان میدهد که دین استعداد خدمت به بقاء و استحکام اشکال گوناگون جوامع مبتنی بر ستم و استثمار (از برده داری و فئودالیسم گرفته تا سرمایه داری) را دارد. با تکامل جامعه طبقاتی، ادیان غالب در هر جامعه باید خود را با زمان سازگار میکردند تا بتوانند به موثرترین شکل نقش خود را بازی کنند. اما این «سازگار» کردن، به معنای دگرگونی اساسی ادیان نبود. اسلام نیز تغییراتی را از سر گذرانده است. همین اسلام سازمان یافته دولتی در ایران، اسلام تغییر یافته است. اگر حکام جمهوری اسلامی میخواستند اسلام دوران محمد را پیاده کنند یک روز بر سر قدرت نمی ماندند. اسلام باز هم تغییر خواهد کرد، اما یک چیز عوض نخواهد شد: اسلام همیشه ابزار تحکیم قدرت طبقات استثمارگر و تحمیل طبقات تحت استثمار باقی خواهد ماند و مشخصاً علیرغم هر تغییری، خصوصیت پدرسالارانه خود را حفظ خواهد کرد. حتی ادیان دیگر مانند مسیحیت که در تحول یافتگی صدها سال از اسلام جلوترند، خصلت پدرسالارانه و ضد زن خود را قویاً حفظ کرده اند.\*

اما نمونه هائی که نظریه پردازان سازشکار برای اثبات نظریه خود درباره استعداد تحول اسلام و اقدامات «ضد مردسالاری» در جمهوری اسلامی ارائه میدهند بحد کافی افسانه کننده است. آنها از شرکت وسیع زنان حزب الهی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی میگویند؛ صحبت از شرکت زنان در راهپیمائی‌های رسمی و نماز جمعه‌ها میکنند. و البته نمیگویند که موثرترین این «فعالیتها»، شرکت در گشتهای سرکوب و کمیته‌ها و وزارت اطلاعات و تقبل وظایف «شریف» اجتماعی دیگر در زندانهای زنان توسط «خواهران انقلاب» است. انگار نه انگار که این «خواهران انقلاب» را رژیم به میدان آورد تا بمب مسئله زن را خنثی کند. جمهوری اسلامی کانال هائی را برای تحمیل توده زنان ایجاد کرد و آنها را که نتوانست تحمیل کند، سرکوب نمود. رژیم امتیازاتی جلوی قشر نازکی از زنان پایه اجتماعی خود انداخت و آنها را به عامل اشاعه و تقویت زن ستیزی در جامعه تبدیل کرد. درست همانطور که در آلمان هیتلری در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، حزب نازی تعداد زیادی زن را متشکل کرد و جلودار پیشبرد سرکوب زنان نمود. همین‌ها بودند که شعار «کلیسا، بچه، آشپزخانه» را بین زنان آلمانی تبلیغ میکردند.

\* «فمینیسم، دموکراسی، و اسلام گرائی»... توحیدی.

\*\* اینکه در اسلام رفرماسیونی از نوع برخی شاخه‌های مسیحیت انجام نشده، به دلیل این نیست که اسلام بنیادا از مسیحیت عقب مانده تر است. همه ادیان عقب مانده اند! علتش اینست که اسلام، دین غالب در جوامعی بوده که به دلایل تاریخی گوناگون از تحولات اقتصادی و اجتماعی کشورهای سرمایه داری پیشرفته عقب ماندند.

مثال دیگری که نظریه پردازان سازشکار روی آن انگشت می‌گذارند - و البته «علمی تر» است - افزایش تعداد زنان کارکن در جمهوری اسلامی است. آنها با سطحی نگری آشکاری اعلام میکنند، «ببینید! جمهوری اسلامی زنان را به کنج خانه نرانده است!» در حالی که مسئله را باید جور دیگری نگاه کرد. جمهوری اسلامی نمیتوانست زنان را به کنج خانه براند؛ مگر اینکه ساختار اقتصادی عهد قاجار را احیاء میکرد که این کار ممکن نبود.

سوم، می‌گویند: تحولات مثبت مهمی در رفتار حکام اسلامی نسبت به زنان رخ داده است. از میان زنان پایه جمهوری اسلامی نیروئی در حال بلند شدن است که می‌رود تا از درون شالوده شکنی کند! این نیرو همانا شامل «فمینیستهای دولتی» مانند فائزه رفسنجانی و امثالهم است.

بر مبنای این فرضیه، ظهور «فمینیستهای» دولتی و اسلامی عمدتاً ناشی از «جوشیدن چشمه آگاهی» در میان زنان طبقات حاکم است. مارکس زمانی درباره نقش دین گفته بود که دنیا را به توده ها وارونه نشان میدهد. بنظر می آید که این نظریه پردازان به اصطلاح «فمینیست لائیک» در تلاش برای رسیدن به تفاهم با دین و دینداری، از این معجزه دین نیز بهره مند شده اند و مسائل را وارونه میبینند.

واقعیت چیست؟ واقعیت اینست که حرکت زنان علیه سیاستهای سرکوبگرانه و زن ستیز جمهوری اسلامی به ابعادی رسیده که رژیم آن را باعث بحرانی خطرناک میدانند. همین وضعیت و ارزیابی، جناحی از هیئت حاکمه را مجبور کرده که در مورد مسئله زن رُستهای اصلاح طلبانه بگیرد. «فمینیستهای» دولتی و اسلامی بمثابه بخشی از این سیاست به میدان آمده اند. به موازات همین سیاست، نشریات اسلامی و رسمی ویژه زنان که تا چندی پیش از بلندگویان عدم برابری زن و مرد بودند و فقط از لزوم برقراری «عدالت» بین این دو موجود «نابرابر» حرف میزدند، امروز «به فکر فرو رفته» و صفحات خود را بر انتقاد از برخی جوانب زن ستیزی گشوده اند.

همه اینها نشان از این دارد که تلاشهای حکام اسلامی برای مطیع کردن بخش مهمی از زنان شکست خورده است. اینک با حربه «فمینیسم اسلامی» میکوشند بر موج ناراضیاتی زنان سوار شده و مانع از آشکار شدن ضعف خود شوند. آنها خوب میدانند که برملا شدن شکست رژیم، زنان را بر می انگیزد تا از موضع «عدم پذیرش» به مقاومت فعال و تهاجم گذر کنند. همانطور که بخشی از هیئت حاکمه در مواجهه با گرایش بی اعتمادی و رویگردانی مردم از دین بواسطه تجربه دهشتناک حکومت دینی به فکر «اصلاحات» در اسلام افتاده تا افیون توده ها را از خطر برهاند، در مورد مشخص مسئله زن نیز به چنین تدابیری روی آورده اند.

رفتار و ارزشهای اسلام و جمهوری اسلامی بر سر زنان دارای محتوای فئودالی است. نظریه فوق الذکر نیز چنین محتوایی دارد؛ با این تفاوت که لیبرال منشانه بوده و منطبق بر سیاستهای جناحی از ملاکین و سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیسم می باشد که معتقدند برای ممانعت از رسیدن این تضاد اجتماعی به نقطه جوش و انفجار باید وعده رفرف

داد و دست به برخی «رفرمها» زد (که به اعتقاد ما بر آنها حتی نمیتوان نام رفرم نهاد).<sup>\*</sup> صحبت از اینکه بارقه های اصلاح طلبی در این مرده از گور برخاسته دیده شده است، فایده ای ندارد. شکاف عمیق میان جمهوری اسلامی و اکثریت زنان با جنایات و وحشیگری نابخشودنی جمهوری اسلامی بوجود آمده است. جواب این جنایات را تنها با نابود کردن جمهوری اسلامی میتوان داد.

## درباره نظریه «ضد استعماری» بودن ارزشهای اسلامی

پیروان این نظریه، فرهنگ فئودالی سرکوب زنان در اسلام را به مبارزه ضداستعماری نسبت میدهند. میگویند چسبیدن به سنن عقب مانده ای مانند حجاب و غیره در برخی کشورهای مسلمان، محتوایی ضداستعماری و ضد امپریالیستی داشته و دارد. اما واقعیت چیست؟ در چند دهه گذشته در خاورمیانه، تعدادی رژیم نیمه مستعمره جدید (با توافق امپریالیستها) جای رژیمهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق را گرفتند. بر سر کار آمدن این حکومتهای جدید، تنها بمعنای عوض شدن نگرهان همان نظام سیاسی - اقتصادی کهن بود. آنها نه در روبنای سیاسی و فرهنگی جامعه میتوانستند گامهای ترقیخواهانه بردارند و نه در زیربنای اقتصادی. زیرا خودشان نمایندگان جدید همان طبقات ملاک و سرمایه دار حاکم در جامعه بودند. اما از آنجائی که این رژیمها در پی زمین لرزه های اجتماعی - سیاسی مهم و در یک جو ضد استعماری و ضد امپریالیستی زمام قدرت را بدست گرفتند، برای تحکیم حاکمیت خود مجبور بودند نشان دهند با حکومت های قبلی که آشکارا نوکر استعمار و امپریالیسم بودند، فرق هائی دارند. بنابراین کوشیدند همان مناسبات اقتصادی کهن، همان استبداد سیاسی و سنن و رفتار و ارزشهای فئودالی و نیمه فئودالی را به اشکال دیگر و گاه عقب مانده تر، تحت نام «ضد استعمار» و «ضد امپریالیسم» به مردم تحمیل کنند. در ایران، جمهوری اسلامی اینکار را تحت نام اسلامی کردن نظام سیاسی و اقتصادی انجام داد و در برخی کشورهای عربی، رژیمهای جدید اینکار را در شکل ناسیونالیسم عربی انجام دادند. این نه فرهنگ ضد استعماری، بلکه فرهنگ حکام مرتجع تازه به قدرت رسیده بود. رژیم جمهوری اسلامی سالها پشت پرده «مبارزه با شیطان بزرگ»، روابط وابستگی اقتصادی و سیاسی خود به امپریالیستها را بافت. از «مبارزه ضد امپریالیستی» این فریبکاران تنها چیزی که نصیب مردم شد چماق استبداد، رواج جهل و خرافه و تشدید زن ستیزی بود.

<sup>\*</sup> ناگفته نماند که نظریه مورد بحث و تلاشهای مربوط به آن، توسط جریان ضدانقلابی «راه توده» که مدافع خط و تلاشهای کیانوری و دار و دسته اش می باشد، مورد تحسین و تأیید واقع شده است. این جریان دیدگاه های سنتی سران رویزیونیست حزب توده را بازگو میکند که ید طولانی در تشویق رفرمهای بورژوا ملاکی از زمان اصلاحات ارضی شاه تاکنون داشته اند.



اینکه در برخی جنبش‌های ضد استعماری بقصد نشان دادن ضدیت با استعمار از چادر استفاده شده، سنن اسلامی تحکیم شده، یا اینکه اکثریت زنان چادر به سر میکنند، این حقیقت را بهیچوجه زیر سؤال نمیبرد که حجاب و سنن اسلامی نه فقط رنگ و بو که محتوایی عمیقاً فئودالی دارند. سنن اسلامی بخشی از روبنای سیاسی و ایدئولوژیک نظام نیمه مستعمره - نیمه فئودال در کشورهای نظیر ایران است. مرد خانه مثل يك حکومت محلی عمل میکند و مناسبات قدرت موجود در کل جامعه را برای زن تجسمی مشخص می بخشد. تحت این نظام، حجاب تنها يك انتخاب فردی نبوده بلکه يك نقش اجتماعی بزرگ بازی میکند. نقش حجاب مستقیماً در ارتباط با تحکیم قدرت سیاسی موجود است. حجاب نقش خرد کننده غرور، تحقیر، فرسودن روح، و بزدل و مطیع بار آوردن يك نیروی اجتماعی تاریخی سرکش را بازی میکند.

بحث «ضد استعماری» بودن ارزشهای اسلامی این حقیقت پایه ای در کشورهای تحت سلطه را پنهان میکند که طبقات ملاک و سرمایه دار بزرگ کارگزار و متحد طبقاتی امپریالیسم جهانی هستند. دولت ارتجاعی در این کشورها با تمام روبنای سیاسی و ایدئولوژیکش توسط امپریالیسم جهانی و در اتحاد با طبقات حاکمه بومی شکل میگيرد و تقویت میشود. مبارزه علیه یکی بدون مبارزه با دیگری میسر نیست. مبارزه علیه زن ستیزی يك وجه تعیین کننده و قطعی این مبارزه است. در عصر ما مبارزه علیه فرهنگ امپریالیستی بدون مبارزه علیه فرهنگ فئودالی و نیمه فئودالی امکان ناپذیر است.

## آیا امپریالیستها مدافع رهایی زنان هستند؟

برای تقویت جنبش زنان باید با توهم یا خط دیگری هم مقابله کرد. بطور ساده با این باور که گویا امپریالیستها از جمهوری اسلامی بر سر مسئله زنان بهترند؛ یا اینکه نهادهای بین المللی وابسته به قدرتهای جهانی (مانند سازمان ملل و بانک جهانی و غیره) خواهان بهبود و ترقی وضعیت زنان هستند. بر مبنای چنین باورهایی مطرح میشود که نباید در مقابل این نهادها و قدرتها موضع گرفت؛ حتی میگویند که باید با طرحهایشان همکاری کرد. واقعیت چیست؟ در کشورهای امپریالیستی یا سرمایه داری پیشرفته نیز زنان تحت ستم نظام مردسالار هستند و علیه آن بشکل گروهی و فردی مقاومت و مبارزه میکنند. زن در جوامع امپریالیستی نیز آشکارا نقش تابع و درجه دوم دارد و از اشکال گوناگون ستمگری رنج میبرد؛ چه از جانب دولت در قالب قوانین و فشارهای رسمی و فرهنگ رایج مردسالارانه و زن ستیز، چه از جانب مردان خانواده بصورت تحقیر و ضرب و شتم و اعمال سلطه، و چه بصورت تجاوز و آزار جنسی در اجتماع. برای مثال، در ایالات متحده آمریکا چندین سال است که يك کارزار ارتجاعی با پشتیبانی محافل قدرتمندی از هیئت حاکمه و کلیسا علیه حق سقط جنین براه افتاده و از بین زنان مبارز و پزشکان متعهد و مترقی قربانی گرفته است. هدف از این کارزار تقویت نقش سنتی زن و تحکیم ارزشهای پدرسالارانه و مذهبی است.

امپریالیستها آنجا که به مسئله زن در کشورهای تحت سلطه میرسند، سیاستی دو پهلو در پیش میگیرند. از یکسو، عوامفریبانه در مورد حقوق برابر زن و مرد داد سخن میدهند. از سوی دیگر، نیازهای مرتجعین وابسته به خود (یعنی دولتهای این کشورها) را برای

تحکیم بندهای پدرسالاری برسمیت می‌شناسند و مورد تأیید قرار می‌دهند. دولتهای سرمایه داری غرب از همان تز «نسبیت گرائی» که بالاتر به آن پرداختیم سود می‌جویند تا لزوم حفظ اتوریته های سنتی و بنیادهای ایدئولوژیک و مذهبی که نقش مهمی در سر پا نگهداشتن رژیمهای ارتجاعی بازی میکنند را توجیه نمایند. آنها که با نتایج تکان دهنده و بی ثبات کننده هر چه زنانه تر شدن نیروی کار در سطح جهانی مواجه گشته و از خطر شکل گیری و گسترش جنبشهای رزمنده زنان در کشورهای مختلف بیمناکند، مدتهاست فعالیتی آگاهانه را برای مهار کردن حرکت زنان آغاز کرده اند. با چنین هدفی است که نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل میکوشد چارچوبی محافظه کارانه و امپریالیستی را به جنبشهای زنان تحمیل کند. با چنین هدفی است که نهادهای مالی مانند بانک جهانی برای «بهبود وضع زنان» سرمایه گذاری میکنند و از طریق بندهای مالی جهت گیری و محتوای فعالیت «سازمانهای غیر حکومتی» را تعیین میکنند. (بخش بزرگی از سازمانهای غیر حکومتی به مسئله زنان می پردازند و نیروی فعال زنان روشنفکر را بکار میگیرند.) نهادهای بین المللی به رژیمهای مرتجعی همانند جمهوری اسلامی توصیه میکنند که تا دیر نشده فعالیتهائی را با همین شکل و مضمون جهت تخفیف مسئله زن و مهار حرکت زنان در چارچوبه های مقرر شده به پیش برند.

خلاصه اینکه، در کشور ما نظیر کلیه کشورهای مشهور به «جهان سوم»، نظام اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک حاکم، حاصل عملکرد و اتحاد امپریالیسم و طبقات کمپرادور - ملاک بومی است. جنبش زنان با هیچیک از اینها نمیتواند و نباید بدنبال و جوه مشترک باشد. از زاویه منافع جنبش زنان و منافع سیاسی طبقه کارگر و خلق های ایران، چنین کاری تحت هر عنوان و محملی که باشد، غیر قابل قبول و تحمل ناپذیر است.

## ستم بر زن و طبقات مختلف

ستم بر زن، مرزهای طبقاتی را در می نوردد و همه زنان را در بر میگیرد. اما عوامفریبی است که گفته شود همه زنان دارای منافع اجتماعی یکسان هستند؛ یا حتی به يك شکل و اندازه از ستم جنسی رنج میبرند. میان زنان طبقات ملاک و سرمایه دار با زنان طبقات خلقی دریائی فاصله است. جایگاه طبقاتی حاکم و محکوم بر دیدگاه زنان از مسئله زن و مفهوم رهائی تاثیرات تعیین کننده میگذارد. نه فقط مردان طبقات حاکم بلکه زنان این طبقات نیز در مقابل شورش علیه نظام سلطه جوئی مرد بر زن می ایستند. در اینجا صحبت بر سر کلیت زنان طبقات حاکم است و نه معدود افرادی که ممکنست به طبقه ارتجاعی خود پشت کنند و به خلق بپیوندند.

در صفوف طبقات خلقی نیز بین زنان طبقات میانه با زنان طبقه کارگر و دهقان و تهیدستان شهر و روستا، تفاوت‌های مهمی موجود است. زنان طبقات زحمتکش نه تنها بار گران ستم و استثمار، بلکه بار اصلی ستم بر زن را بر گرده دارند. در همین جمهوری اسلامی هنگامیکه شلاق تعزیر رنگ پول می بیند به نرمی بر پشت زنان فرود می آید. یا ممکنست محکومیت سنگسار زنی با کمک پول به حبس تبدیل شود. زنان اقشار متوسط الحال نیز بشدت تحت ستم جنسی قرار دارند و به همین دلیل، پایه های قدرتمندی برای نزدیکی و اتحاد مبارزاتی میان زنان طبقه میانی و زنان زحمتکش موجود است. مبارزه ای که با هدف ریشه کن کردن ستم جنسی و مردسالاری انجام میشود نیازمند جسارت و پیگیری و خشم توفنده توده ها است. چنین مبارزه ای را فقط با رجوع به محدوده اقشار خاصی از طبقات میانی و تنها با مخاطب قرار دادن مسائل آنها نمیتوان سازمان داد و پیروزمندانه به پیش برد. ستمگری جنسی و مردسالاری هشت پای قدرتمندی است که بازوایش را تا اعماق جامعه ما فرو برده است. منفرد ماندن از توده های تحتانی و بیگانگی با رنجها و آمال و احساسات آنان، از پویائی و پایداری و دید گسترده تشکلات جنبش زنان می گاهد و تاثیراتی منفی بر روند این مبارزه پیچیده و سخت باقی میگذارد. این بیگانگی و جدائی نهایتاً راه بر نزدیکی و پیوند این تشکیلات ها با تدابیر و طرحها و تعدیلات حکومتها و نهادهای بین المللی می گشاید.

يك نکته مهم دیگر: نقطه اصطکاک و کانون حاد مسئله زن در شهرها است. در شهرها است که زنان به دلیل رشد سرمایه داری به خارج از خانه کشانده شده اند و بندهای کنترل پدرسالارانه سست شده است. در شهرها است که دولت بطور منظم يك روبنای فئودالی پدرسالارانه را به همین زنان تحمیل میکند. بنابراین زنان شهری بخصوص زنان شاغل شهری بیش از هر قشر دیگر، فشار دولت زن ستیز و جامعه مردسالار را احساس میکنند. توجه به این مسئله اهمیت دارد، اما این فقط نیمی از حقیقت است. مسئله اینست که تولید و بازتولید نیمه فئودالیسم در روستا، زیربنای این شکل از زن ستیزی و مردسالاری فئودالی در ایران را فراهم می آورد. زنان روستائی قربانیان بلافصل این مناسبات اقتصادی و اجتماعی فئودالی هستند. واقعیت اینست که این زنان در موقعیت عقب مانده تری قرار دارند، اما درست بهمین دلیل اشتیاق شدیدی به پیشرفت و تحول دارند. کافیست دریچه فرصتی برویشان باز شود تا خشم خویش را جاری کنند.

حال به مسئله از جانبی دیگر بنگریم. قانون حجاب اجباری ظاهراً پر زنان روستائی را

نمیگیرد و بطور مجرد، تبلوری از تضاد بخشی از زنان شهری با رژیم اسلامی و جامعه مردسالار است. اما در واقعیت، این قانون و سرکوب زنان شهری، به تقویت ارزشهای پدرسالاری در کل جامعه و تحکیم مناسبات اقتصادی و اجتماعی نیمه فئودالی در روستا خدمت میکند. آنجا که زندان طایفه و یوغ خانواده مردسالار خوب کار میکند، احتیاجی به گشتی و زندان و محکمه برای تادیب زنان خاطی نیست. از سوی دیگر، نظام با بکار گرفتن شبانه روزی چماق و دادگاه و زندان علیه زنان، دیگر اتوریته های مردسالاری مانند طایفه، خانواده، مذهب و سنن پوسیده را هم فعال میکند. بدین ترتیب، پایه های عینی قدرتمندی برای اتحاد زنان دهقان و مهاجرین روستائی در شهر با زنان کارکن شهری وجود دارد. باید رابطه واقعی و پیوند درونی بین وجوه گوناگون ستم بر زنان که در شهر و روستا اعمال میشود را دریافت.

ستم بر زن یکی از تمایزات بسیار مهم اجتماعی است که علیه نیمی از افراد جامعه بشری بر پایه جنسیت آنها تحمیل میشود. اما همان نظامی که مردسالاری را تولید میکند به انواع و اقسام تمایزات اجتماعی و ستمگریها پا میدهد. به همین جهت مبارزه زنان برای رهایی، بخشی لاینفک از کل روند مبارزه انقلابی است که باید به نابودی نظام طبقاتی حاکم بر جامعه بشری و ساختمان جامعه نوین بینجامد؛ و مبارزه زنان برای رهایی باید در اتحاد و همبستگی با مبارزات کلیه اقشار و طبقات تحت ستم باشد. جنبش زنان باید از مبارزات کارگران و دهقانان حمایت کند؛ باید ناروایی و ظلم علیه ملل و خلقهای ستمدیده ایران (بلوچ و کرد و عرب و لر و ترک و ترکمن) را محکوم کند؛ باید افغان ستیزی دولت و توده های عقب مانده را غیر قابل تحمل بداند و آن را افشاء و طرد کند. جنبش زنان نمیتواند نسبت به جنایات نظام سرمایه داری جهانی و مبارزات طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده دیگر نقاط جهان بی تفاوت باشد. جنبش زنان ایران نمیتواند تنها مشغول مسئله زنان در ایران باشد؛ و باید هدف پیوند و همبستگی با مبارزات زنان دیگر نقاط جهان را دنبال کند. ضدیت با کلیه این مظالم و همبستگی با مقاومت علیه هر گونه ستمگری در ایران و جهان، دید زنان را گسترش میدهد و بنوبه خود موجب میشود که شورش علیه زنجیرهای انقیاد خویش را با استواری بیشتری پیش برند. توجه به کلیه مسائل بالا بمعنای توجه به جنبه طبقاتی مسئله زنان، به گستره و عمق مسئله زنان، به گوناگونی و در عین حال پیوستگی درونی اشکال مختلف ستم بر زن، و اهمیت گسترش افق دید زنان و برقراری پیوند میان مبارزات آنها و مبارزات کلیه ستمدیدگان است.

## ما و فمینیسم

فمینیستها به لحاظ عقیدتی يك طیف همگون را تشکیل نمیدهند. ما در اینجا آن جریانات فمینیست که سنگر بیشتر ضد کمونیستی هستند تا سنگر مبارزه علیه ستم بر زن، و یا جریانات وابسته به نهادهای بین المللی و دولت‌های ارتجاعی منجمله جمهوری اسلامی را مد نظر نداریم. حساب اینها جداست. در واقع یکی از مهمترین عوامل عدم تجانس طیف فمینیستها، موضعگیری متفاوت هر يك در قبال حاکمیت سیاسی در ایران، و قدرتهای امپریالیستی است. ما کمونیستها به این مرز تمایز بیش از هر چیز دیگر اهمیت میدهم. اما در صفوف جریاناتی که چنین مرزبندی‌هایی را علیه ارتجاع و امپریالیسم دارند

نیز باید اختلافات را روشن کرد و به بحث و مجادله گذارد.

ما عمیقا به این حقیقت تاریخی اعتقاد داریم که هر ستمی به مقاومت پا میدهد؛ و از مقاومت در مقابل هر شکل ستمگری باید حمایت کرد. اما این نیز حقیقتی غیر قابل انکار است که ستمگری به اشکال گوناگون مقاومت پا میدهد و تمامی این اشکال لزوما بر يك درك صحیح از سرچشمه آن ستمگری استوار نیستند. به اعتقاد ما تئوریهای که جنبش فمینیستی بطور متعارف با آن شناخته میشود، از این دسته اند. این تئوریها بجای آنکه به قلب مسئله بزنند، از آن دور میشوند.

با وجود آنکه فمینیستها به لحاظ عقیدتی يك طیف همگون را تشکیل نمیدهند اما اغلب آنها مخالف تئوری طبقاتی مارکسیسم در مورد مسئله زن و راه انقلابی حل این تضاد هستند. آنها معتقدند مارکسیسم با معرفی تمایزات طبقاتی بمشابه چارچوبه و منشاء ستم بر زن، راه خطا رفته است. در مقابل، تاکید دارند که سلطه جوئی مرد بر زن مجرد از تقسیم جامعه به طبقات بوجود آمده و دارای پویایی مجزا از آن است.

مناسبات نابرابر میان زن و مرد و سلطه جوئی مرد بر زن در جامعه نیروی مادی قدرتمندی را تشکیل میدهد. این مناسبات در هر محیطی که زنان و مردان برای کاری جمع میشوند خود را تحمیل میکند و محدود به محیط خانواده و مناسبات میان مردان و زنان يك خانواده نیست. کمونیستهای انقلابی در فعالیت خود بطور روزمره با سدها و موانع موثری روبرو میشوند که مناسبات مردسالاری در راه پیشبرد مبارزه طبقاتی انقلابی ایجاد میکند. ورود هر زن به عرصه مبارزه انقلابی، بدون استثناء مستلزم طغیانهای گوناگون علیه مناسبات مردسالارانه درون خانواده و طایفه است. راه گشودن بر ابتکار عمل و آزاد کردن انرژی انقلابی هر زن کمونیست مستلزم شورش دائم علیه اشکال پیچیده و موزیانه این مناسبات است. پس، پایه مادی قدرتمندی برای شکل گیری و رواج نگرش فمینیستی به مسئله زن وجود دارد. با این اوصاف، چنین تبیینی درست نیست. مناسبات ستمگرانه میان زن و مرد و کلیه تمایزات اجتماعی، از مناسبات اقتصادی - سیاسی گسترده تری که بر جامعه و جهان غالب است سرچشمه میگیرند و توسط آن باز تولید میشوند. تمام ایده های پوسیده و ارتجاعی برای خدمت به این ساختار قدرت بوجود آمده است. مناسبات میان آدمها در این جوامع مملو از قدرت طلبی و ستمگری است: میان بالائی و پائینی، میان پدر و فرزندان، میان زن و شوهر و بطور کل میان زن و مرد در جامعه. سهم بودن مردان در ستمگری و سلطه جوئی بر زنان، آنان را وابسته به مناسبات اجتماعی استثمارگرانه کرده و آلوده به صفات طبقات ستمگر و استثمارگر میکند. موقعیت کلی زنان در جامعه توسط دو خصلت مرتبط بهم و در عین حال مشخص رقم میخورد: مناسبات تولیدی استثمارگرانه و ستمگرانه که اکثریت زنان را در جوامع طبقاتی (چه سرمایه داری و چه ما قبل سرمایه داری) در انقیاد دارد؛ و ستم مرد بر زن.

این درست است که زنان جدا از اینکه به کدام طبقه اجتماعی تعلق دارند، به خاطر زن بودن تحت ستم قرار میگیرند؛ اما تاریخ تکامل اجتماعی و پایه های مادی مردسالاری به وضوح نشان میدهد که این پدیده بر اساس تکوین مالکیت خصوصی بوجود آمده است. با رانده شدن عده ای از مردم به جایگاه فرودست در اقتصاد، و قرار گرفتن عده قلیلی در جایگاه فرا دست جامعه، این ستم مشخص یعنی ستم بر زن ظاهر شد و در خدمت این نظام اقتصادی و سیاسی قرار گرفت. تنها پس از پیدایش تمایزات طبقاتی بود که تقسیم کار

طبیعی میان زن و مرد به تقسیم کاری ستمگانه تبدیل شد و ایده هائی که فرودستی زن را نظم ابدی و طبیعی تصویر میکردند، بوجود آمد. این منجلاّب جامعه طبقاتی است که هر تفاوتی را مایه امتیاز يك گروه بر گروه اجتماعی دیگر میکنند.

بنابراین باید از سطح به عمق رفت و مجهز به این درك شد که برای بدست آوردن رهائی کامل زنان، باید کل نظم اجتماعی کنونی زیر و رو شود؛ باید نظم کنونی سرنگون شده و نظم نوینی بجای آن ساخته شود. در غیر اینصورت حتی پیگیرترین مبارزین راه رهائی زن، مرتباً افق دید خود را محدود و محدودتر کرده و به درکی رفرمیستی از رهائی زنان تنزل می یابند؛ کم کم انتظارات خود را پائین میاورند و مبارزه خود را محدود به چارچوبه هائی میکنند که در بهترین حالت به تخفیف ستم بر تعداد محدودی از زنان، و یا بدست آوردن امکاناتی برای يك قشر از زنان می انجامد.

برخی گروه های فمینیست، بیشتر از دیگران به این حقیقت آگاهی دارند که نمیتوان مسئله ستم بر زن را جدا از موقعیت ستمدیدی اکثریت مردم و موجودیت نظامی که اکثریت را به موقعیت جهل و فلاکت میراند، بررسی و حل کرد. مبارزه اینان برای آگاه کردن زنان و برانگیختنشان به مبارزه علیه موقعیت ستمدیدی، بسیار ارزشمند است و مورد علاقه و حمایت ماست. هر ضربه ای که بر زنجیرهای انقیاد زنان وارد آید کل نظام طبقاتی را تضعیف میکند.

رواج سیاست و عمل بورژوازی و گاه نیمه فئودالی در جنبش چپ ایران و بسیاری از کشورها، بخصوص زمانی که اینکار تحت القاب و ادعاهای «کمونیستی» صورت گرفته، عاملی در روی آوری برخی زنان مبارز به نظریه های فمینیستی بوده است. بنابراین لازم است چند نکته را به صراحت در اینجا تکرار کنیم. کمونیستهای انقلابی و کمونیسم از این واقعیت که مردسالاری بر شالوده تقسیم جامعه بشری به طبقات تحت استثمار و استثمارگر به ظهور رسیده چنین نتیجه نمی گیرند که این مناسبات ستمگانه اجتماعی ویژگیهای خود را ندارد و نباید بطور مشخص روی این ویژگیها انگشت گذارد؛ چنین نتیجه نمیگیرند که نباید مبارزه مشخص علیه آنها براه انداخت و قربانیانش را به مبارزه برانگیخت. اینها هیچ ربطی به کمونیسم انقلابی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) ندارد. این حرف کمونیستها نیست که: «اول باید خصلت اقتصادی جامعه عوض شود و بعد علیه این ستمگری مبارزه شود»؛ «با عوض شدن زیربنا، روبنا هم عوض میشود»؛ «مبارزه علیه ستمگری مردسالارانه در تضاد با پیشبرد مبارزه طبقاتی عمومی است چون در طبقه کارگر تفرقه میندازد.» اینها نظریاتی رویزیونیستی (یعنی ظاهراً کمونیستی و باطنا بورژوازی) است که توسط کمونیستها نقد و طرد شده اند. واقعیتی که رویزیونیستها همواره نفی میکنند اینست که در شرایط حاکمیت طبقات استثمارگر، مبارزه برای سرنگون کردن تمایزات طبقاتی (اقتصادی)، در عرصه سیاست (روینا) فشرده میشود. رویزیونیستها برای درست جلوه دادن تئوریهای خود فقط بر نیمی از حقیقت انگشت میگذارند و میگویند «ستم بر زن با پیدایش جامعه طبقاتی بوجود آمد». اما نیم دیگر حقیقت - که به همان اندازه حیاتی است - اینست که ستم بر زن و وجود کل نظام مردسالاری یکی از پایه های لاینفك نظام طبقاتی و مناسبات قدرت است و بدون مبارزه علیه آن، تدارك پروسه انقلاب و سرانجام سرنگون کردن قدرت سیاسی طبقات استثمارگر و ریشه کن کردن کلیه تمایزات طبقاتی و اجتماعی و ایده های کهن امکان ناپذیر است. از

این حقیقت که مردسالاری خود زاده نظام طبقاتی و از پایه های حیاتی آن است تنها میتوان این نتیجه را گرفت که باید به شورش علیه مناسبات مردسالاری در هر شکل و اندازه ای که هست دامن زد، و پیگیرانه این مبارزه را به مبارزه علیه کل نظامی که سرچشمه این مناسبات ارتجاعی است تعمیم داد. شعار مرکزی جنبش کمونیستی بین المللی یعنی «زنجیرها را بگسلیم؛ خشم زنان را بمشابه نیروئی قدرتمند در راه انقلاب رها نکنیم» فشرده این دیدگاه و استراتژی است.

کمونیستها مبارزه علیه ستم بر زن را یکی از جبهه های مشخص و مهم مبارزه انقلابی در جهان میدانند. پرولتاریای بین المللی مسئله ستم بر زن و مبارزه انقلابی علیه آنرا تبیین کرد و جنبش جهانی زنان را بطرز بیسابقه ای ارتقاء داد. پس از کسب قدرت سیاسی، چند صد میلیون انسان در شوروی و چین برای ده ها سال دست در مسیر ریشه کن کردن ستم بر زن به پیش رفته و به پیشرفتهای اعجاب آوری در این زمینه نائل آمدند. این تجارب، میراث گرانهای زنان مبارز جهان است. از این میراث عمدتا باید آموخت و درسهایش را فراگیر کرد و همچنین به جمع بندی از ضعفهایش پرداخت تا سلاح خود را تیزتر کنیم.

### ستم بر زن مسئله ای عمیقا سیاسی است

دسته ای از زنان فمینیست اصرار دارند مبارزه علیه ستم بر زنان را «غیر سیاسی» کنند. این ناشی از دیدگاهی است که ستم بر زن را جزء الزامات حاکمیت سیاسی طبقات استثمارگر نمی بیند. این دیدگاه یا بطور کلی رابطه ستم بر زن با جامعه طبقاتی را نادیده میگیرد و یا درک نازلی از این موضوع دارد. «غیر سیاسی» کردن مبارزه علیه مردسالاری با واقعیات عینی همخوانی ندارد. سیاست زدائی از يك مسئله حاد اجتماعی در دنیائی که نفس کشیدن هم در آن سیاسی است، خود بیان يك خط سیاسی معین است.

مسئله زن به همان اندازه سیاسی است که مسئله ملی و مسئله دهقانی و مسئله استثمار طبقه کارگر. به همین دلیل هر تبیینی از ماهیت و سرچشمه ستم بر زن، و هر راه حلی که برای آن ارائه میشود، مهر سیاست معینی بر خود دارد. نمیتوان از این واقعیت فرار کرد. مسئله زن، مسئله ای عمیقا ایدئولوژیک و عمیقا سیاسی است. تحمیل ستم بر زن در کارکرد قدرت سیاسی طبقات استثمارگر نقشی کلیدی بازی میکند. و بهمین ترتیب، مبارزه علیه آن نیز در استراتژی انقلابی پرولتاریای بین المللی برای نابودی نظام سرمایه داری و کلیه نظامات طبقاتی از چهره زمین جایگاهی کلیدی دارد.

طبقات حاکم و بطور کلی جامعه مرد سالار مخالف آنند که زنان افق دید خود را گسترش دهند و به مسائل بزرگ بیندیشند؛ به این سئوال بپردازند که چرا اکثریت مردم جهان محکوم به این زندگی فلاکت بار و جهنمی هستند؟ و چگونه میتوان این وضع را تغییر داد؟ پرداختن به این مسائل و تلاش برای پاسخگویی عملی به آنها، اقدامی سیاسی است. دور کردن زنان از چنین اقدامی نیز يك عمل سیاسی است؛ يك سیاست است - سیاستی که نباید به آن گردن گذاشت.

برخی گرایشات با طرح «غیر سیاسی بودن» جنبش زنان در واقع میخواهند مانع از آن شوند که مرزبندیهای سیاسی و ایدئولوژیک جنبش سیاسی در جنبش زنان مطرح شود و بر آن تاثیر بگذارد. برخی از این هراس دارند که چنین کاری مانع وحدت دموکراتیک و

مردمی گرایش‌های مختلف درون جنبش زنان شود. واقعیت چیست؟ چنین مرز تمایزاتی خواه ناخواه به اشکال معین وارد جنبش زنان شده و خواهد شد. خیلی از زنانی که در این جبهه از مبارزه درگیرند با این یا آن گرایش درون جنبش سیاسی سمت گیری میکنند یا خود آن را شکل میدهند. این نه تنها اشکالی ندارد، بلکه خوبست. زنان در عین اینکه بخاطر مسئله ستم بر زن يك نیروی اجتماعی مشخصند اما اعضاء طبقات اجتماعی گوناگونند. آنها باید بطور گسترده به يك نیروی مهم و کیفی در جنبش سیاسی تبدیل شوند. باید صفوف جنبش سیاسی از بالا تا پایین شاهد حضور وسیع و موثر زنان مبارز و آگاه باشد.

## برای چه مبارزه میکنیم، چگونه مبارزه میکنیم

مبارزه زنان برای رهایی یعنی از هم گسیختن زنجیرها و شکستن قفلها. استراتژی و تاکتیکها و روشهای مبارزاتی ما باید به این هدف خدمت کند. کلیه موانعی که از عرض اندام و شرکت کامل و آزادانه زنان در همه وجوه زندگی اجتماعی بویژه شرکت در مبارزه انقلابی برای تغییر رادیکال جامعه جلوگیری میکنند، باید در هم شکسته شوند! این زنجیرها و موانع بسیاریند و اشکال گوناگون دارند: از حجاب اجباری و محدودیت فاشیستی در رفت و آمد زنان بیرون از خانه گرفته تا سبعیتی بنام سنگسار! از تجاوز به زنان زندانی بخاطر عقاید سیاسی شان گرفته تا سلطه کامل مرد بر سرنوشت زن و بر حرکات روزمره و دقایق خطیر زندگی زن مانند ازدواج، طلاق، تحصیل، اشتغال، بچه دار شدن. این وحشیگری سیستماتیک علیه زنان با پشتوانه قانون و مذهب و سنت به پیش میرود. کدامیک را میتوانیم دست نخورده بگذاریم؟ هیچکدام را. کدام بخش از زنان طبقات خلقی از این وحشیگریها برکنارند؟ هیچکدام. کجای این وحشیگری منظم نشان از «اصلاح پذیری» دارد و میتوان با زبان خوش و مسالمت اصلاحش کرد؟ هیچ کجا. چاره چیست؟ آگاهی دادن و برانگیختن میلیونها زن به شورش و از هم گسیختن این زنجیرها. بدون شك این مبارزه ای سخت - و حتی خونین - خواهد بود؛ چرا که يك رژیم جنایتکار از این وحشیگری پاسداری میکند. در این مبارزه فقط زنان ذینفع نیستند؛ بلکه مردان طبقات تحت ستم و استثمار نیز از آن بهره می جویند. این مبارزه بخشی لاینفک و بسیار مهم از پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین در ایران است.

جنبش رهایی زنان فقط میتواند بر پایه آگاه کردن و برانگیختن توده های زن به مبارزه و سازمان دادن نیروی آنها برای وارد کردن ضربات هر چه موثرتر بر زن ستیزی و مردسالاری برافروشد. جنبش رهایی زنان فقط میتواند وظایف خود را با افشای بی ملاحظه و آماج قرار دادن هر شکل از ستم بر زن (چه در جامعه، چه در خانواده) به پیش ببرد. این جنبش باید بی قید و شرط از طغیان زنان علیه کلیه اشکال و شیوه های انقیاد حمایت کند. پافشاری و پایداری بر این اصول، جنبش زنان را اجبارا رویاروی رژیم قرار میدهد. موجودیت يك جنبش انقلابی زنان نه تنها مستلزم خط و خط کشی روشن و آشتی ناپذیر با دشمنان اکثریت زنان و دشمنان خلقهای ایران و جهان است، بلکه مستلزم آن روشهای مبارزاتی است که به پائین اتکاء کند و نه به بالائی ها!

مبارزه انقلابی برخلاف مبارزه رفرمیستی افق جنبش زنان را به این یا آن هدف فرعی (مثلا اصلاح این یا آن بند از قوانین مدنی)، کار در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی و



یا چارچوبهای پذیرفته شده از سوی قدرتهای بین المللی، محدود نمیکند. بدون يك مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی حتی به اصلاحات فرعی نیز نمیتوان دست یافت. تعدیل چند جنبه مفتضح از قوانین مدنی و یا قلم زدن يك قشر دست چپین شده از روشنفکران بر سر آزادی زن در نشریات کنترل شده که مخاطبان محدودی دارند، رفرم نیست. تنها کسانی که میخواهند میان خلق و جمهوری اسلامی پل بزنند میتوانند توجه جنبش زنان را به اهداف فرعی (که دامنه اش بستگی به الطاف جمهوری اسلامی دارد) و به چارچوبه چك و چانه زدن با بالائیها معطوف کنند. مسلما يك جنبش انقلابی و سازش ناپذیر برای رفرم و خواستهای فرعی نیز مبارزه میکند. جنبش زنان باید از هر روزنه ای برای تقویت صفوف مبارزه انقلابی زنان علیه کل نظام ارتجاعی استفاده نماید؛ اما بدون تقلیل اهداف و چشم انداز جنبش زنان و بدون دست شستن از سیاست اتکاء به نیروی توده ها.

به اعتقاد ما زمینه های شکل گیری يك جنبش انقلابی زنان موجود است. چنین جنبشی میتواند در يك چارچوبه مردمی (مستقل از امپریالیسم و ارتجاع) گرایشات مختلف را متحد کند و بر پایه يك اتحاد مردمی و رزمنده، زمینه های تبادل نظر و مبارزه دوستانه میان گرایشات و برنامه های مختلف را فراهم آورد. طبقه کارگر در براه افتادن جنبش قدرتمند و رزمنده زنان کاملا ذینفع است. ما معتقدیم که برپایی چنین جنبشی، نیروی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را در عرصه سیاسی صد چندان میکند؛ زیرا مبارزه قدرتمند علیه ستم بر زن یعنی به لرزه در آوردن چهار بند نظام ستم واستثمار و نظام سیاسی در ایران. این جنبش نه تنها به آگاهی و طغیانگری و توان نیمی از اعضای طبقه ما می افزاید، بلکه نیمه دیگر یعنی مردان را نیز از بند ایده های کهن رها میکند و راهگشای پیگیری بیشتر و رزم آگاهانه تر برای نابود کردن جامعه کهن و ایجاد جامعه ای نوین بر خرابه های آن میشود.

www.iran-archive.com

BM BOX 8561  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

لطفاً با ما مکاتبه کنید. ما را از نظرات خود مطلع سازید . نشانی ما: